## جلسه شانزدهم 16/7/1401

بحث در اطلاق بدلی و شمولی بود. اینکه بعضی مطلقات بدلی و بعضی شمولی هستند، محل اتفاق است و واضح است. کلام در این است که این بدلیت و شمولیت از کجا استفاده می‌شود. منشا و دال بر این اطلاق شمولی یا بدلی چیست؟

مرحوم آخوند فرمود موارد مختلف است. حکمت گاهی اقتضای بدلیت و گاهی اقتضای شمولیت را دارد. ضابطه‌ و اصلی نداریم. یختلف باختلاف الآثار. مثلا حرمت یکی از احکام است که با شمولی مناسبت دارد. یا در امر مثلا اگر امر به اقیموا الصلاة‌ کرد، به بدلیت حکم می‌شود. نوع حکم گاه گاهی موثر است در بدلیت و شمولیت.

مرحوم آخوند ما قاعده ای نداریم و مختلف است در مقابل دو یا سه نظریه دیگر بیان شده است:

مرحوم آغاضیاء

مرحوم آغاضیاء ادعا کرده اصل در اطلاق، بدلیت است چون مؤونه نمیخواهد. این شمول است که مؤونه زائده نیاز دارد. اگر اطلاقی داشتیم و دیدیم که مؤونه زائده نیست، بر بدلیت حمل میکنیم. حکم در مطلق به طبیعت تعلق گرفته است و طبیعت به اول وجود، موجود می‌شود. یقتصر در امتثال امر به طبیعت به واحد، پس نیاز نیست که مولی بگوید یکی را بیاور اول وجود را بگوید یا یکی علی البدل را بگوید، بلکه همینکه به طبیعت امر کرد، بدلی است. اما در اطلاق شمولی، منظور اتیان یا ترک همه افراد است و به مؤونه زائد نیاز دارد. لذا مرحوم اغاضیاء فرموده که اصل در اطلاق بدلیت است الا ان تقوم قرینةای بر شمولیت. مثلا در لاتکذب که نهی است ما قرینه داریم، خود نهی قرینه می‌شود و مناسبتش اینست که شمولی باشد. عدم طبیعت، به عدم جمیع افراد است، لاتکذب یعنی همه کذب ها را ترک کن.

استاد

اما به نظر می‌رسد این فرمایش ناتمام است و میان مقام جعل و مقام امتثال خلط شده. اینکه در ذهن ایشان این بود که طبیعت به اولین فرد محقق می‌شود، درست است اما این مربوط به مقام امتثال است. ملازمه ندارد که اگر مطلق را گفت، اولی یا یکی مرادش باشد. بلکه یکی علی البدل نیز نیاز به مؤونه دارد. علی البدل هم مشتمل بر نوعی شمول است، اطلاق بدلی هم همان شمول است ولی شمول خاص، یعنی یکی یا این یا آن یا آن، خب اگر خواسته باشد اینطور بیان کند (یا این یا آن) باید قرینه بیاورد. در ارتکاز و احساس ما چنین نیست که بدلی‌ها از شمولی‌ها اسهل هستند و مؤونه کمتر نیاز دارد. هر دو اطلاق هستند حالا به نحو علی البدل یا شمول هردو قرینه نیاز دارد.

دیدگاه دوم

دیدگاهی که بر عکس فرمایش اغاضیاست، میفرماید اصل در اطلاق شمولیت است و بدلیت، نیاز به قرینه دارد. این اختلاف دیدگاه نشان از این دارد که مطلب واضح نیست. اگر اصل باشد چطور این آقا عکسش را ادعا میکند؟ این نشان میدهد در ارتکاز روشن نیست که متعاکس میشوند اقوال.

شهید صدر این دیدگاه را به مرحوم اصفهانی نسبت داده و برای آن بیانی مطرح کرده. البته اصل نسبت و بیان پیدا نشد. این نسبت در بحوث است نه در تقریرات عبدالساتر.

مرحوم اصفهانی در بحث دوران امر بین رجوع القید الی الهیئة او الی المادة، می‌گوید اصل این است که قید به هیئت رجوع می‌کند ولی این شمولیت در نهی است که همه گفتند و به صورت قاعده کلی بیان نکرده است. حالا مهم نیست این یک حرفی است.

تقریر مطلب این است که شمولیت نیاز به مؤونه زائد ندارد بلکه بدلیت نیاز دارد،‌ زیرا لفظی که در خطاب می‌آید، در معنا فانی است و مرآۀ آن معناست. وقتی گفت ان الانسان لفی خسر، از زاویه مفهوم انسان، انسان‌ها دیده می‌شوند ولو اجمالا، معروف است که لفظ مرآة معنا است و معنا فانی در لفظ است، متحدند کأن یکی اند. این نکته (فناء) هم در اطلاق بدلی و هم در اطلاق شمولی جاری است. شأن لفظ این است که مثل آینه است تا معنا را نشان دهد و مفهوم را به ذهن برساند و انسان از زاویه مفهوم با خارج مرتبط شود. وقتی میگویید درخت معنی درخت را که در ذهنتان می آورید یک ارتباطی بین ذهن شما و آن درختان در خیابان پیدا میشود، یک شکل درختی در ذهنتان می آید ولی آنرا مرآۀ میبینید برای آن درخت خارجی این امر احساسی و متینی است. شأن لفظ اینست که فانی در معنا یا همان مفهوم است یا معنا همان خارج باشد، که انظار متفاوت است. ما خارج معنا میکنیم ولی مثل حاج شیخ اصفهانی میگوید معنا یا همان صورت ذهنیه

ایشان گفته فناء در همه افراد، مؤونه زائده نیاز ندارد بلکه جامع آنها است و همه را نشان می‌دهد. اما اگر بخواهد در همه آنها فانی شود علی البدل، نیاز به یک مؤونه دارد. فنای جامع به مؤونه نیاز ندارد و افراد همه مشتمل بر جامع هستند و مشکلی نیست. اما فنای جامع در افراد علی البدل، مؤونه نیاز دارد (استاد: این فرمایش نزدیکتر به ذهن است تا فرمایش اغاضیاء) لذا فرموده در اطلاق شمولی به مؤونه زائده نیاز نداریم و اصل در اطلاق شمولیت است مگر که قرینه‌ای بر خلاف باشد. مثلا در اعتق رقبةً یا اکرم عالماً، قرینه بر بدلیت است. در فارسی نیز می‌گوید یک عالمی را اکرام کن و بدلیت نیاز به قرینه دارد.

استاد

اما به نظر می‌رسد اولا اینکه گفتید فنای جامع در افراد، می‌گوییم اگر درست باشد در موضوعات چنین است نه در متعلقات. در تعریف موضوع و متعلق چنین گفتند که موضوع ما فُرض وجوده است. اگر گفتند الخمر حرامٌ، یعنی اذا وجد الخمر و اذا فرض وجود الخمر. مرحوم نائینی فرموده تمام خطابات شرعیه علی نحو قضایای حقیقیة هستند. قضایای حقیقیة یعنی فرض وجود موضوع شده. در مقابل قضایای خارجیة که حکم روی خارج رفته مثل اکرم هذا العالم. گاهی می‌گوید اذا وجد عالم فاکرمه.

اما در متعلق، فرض وجودش نشده بلکه ما طُلب ایجاده است. اتفاقا فرض عدم متعلق در ذهنش است. مثلا اقم الصلاة یا صل، که ایجاد صلاة مطلوبش است و معنا ندارد که اذا فرض الصلاة فصل، این که طلب حاصل است. یا مثلا لاتشرب الخمر یعنی طلب ترک شده.

لذا اگر فرمایش اصفهانی درست باشد که در موضوعات فنا باشد و از این زاویه افراد خارجیه را دیده که علی البدل نیاز به مؤونه دارد، اطلاق در موضوعات مشکلی ندارد و درست است. اما در متعلقات، افراد خارجیه دیده نمی‌شود بلکه طبیعت را می‌بیند. در متعلق، ذات طبیعت دیده می‌شود و ایجادش را طلب می‌کند. برای دنبال کردن بحث، به بحث اوامر رجوع شود. مرحوم آخوند بحث کرد که ان الاحکام متعلقة بالطبایع او الاشخاص، که آخوند گفت به طبیعت تعلق گرفته نه به افراد خارجیه. افراد اصلا مد نظر نیست و افراد را ندیده که شما بگویی که چون افراد را دیده به نحو سریان مؤونه نمیخواهد و در علی البدل میخواهد.

این اشکال را شهید صدر هم دارد که گفته این بیان (اگر تمام باشد) نسبت به موضوعات تمام است. اما در متعلقات چه بدلی باشد چه شمولی باشد این را فانی در افراد ندیده و حکم را روی طبیعت آورده و افراد مد نظر نیست.

ایشان در موضوعات قبول کرده در موضوعات لذا نظر سومی انتخاب کرده و فرموده حق تفصیل است. اصل در اطلاق در موضوعات، شمولیت است مگر قرینه بر خلاف بیاید مثل تنوین در اعتق رقبةً، اما اصل در اطلاق در متعلقات، بدلیت است و با یک فرد محقق می‌شود پس در متعلقات، اصل بدلیت است مگر اینکه قرینه بر خلاف باشد مثل لاتکذب که با اینکه متعلق است ولی نهی قرینه است که اطلاق شمولی است. لذا نظر سومی را پذیرفته است.

اشکال دوم ما: ثانیا فرقی بین متعلقات و موضوعات نیست. حقیقت اطلاق همانطور است که مرحوم خوئی شفاف‌تر از آخوند بیان کرده یعنی بدلیت و شمولیت به قرینه نیاز دارد و اصلی ندارد که بدلیت یا شمولیت را تعیین کند و نیاز به قرینه عرفیه یا عقلیه است. در ذهن ما همین فرمایش مرحوم خویی یا آخوند هست که فرموده اند ما اصلی نداریم و یختلف باختلاف موارد.

اینکه مطلق در موضوعات، فانی در افراد دیده می‌شود یا به تعبیر شهید صدر،‌ فرض وجود می‌شود، ما از قدیم الایام برایمان قابل تصدیق نیست و نتوانستیم احساسش کنیم. وقتی گفته می‌شود ادخل السوق و اشتر اللحم، ارتکاز این نیست که لحم را برای افرادش مرآة قرار داده باشد. لفظ مرآة معنا است و با لفظ لحم، گوشت به ذهنش می‌آید و حتی شاید لفظ فراموش شود ولی معنا و مقصود در ذهن باقی است. اما اینکه اینها فانی در افراد باشند که فرض وجودشان شده باشد، تصدیق نمی‌شود. البته در عام این فنای در لفظ بعید نیست ولی در مطلق، اگر لفظ را گفت، معبر برای افراد باشد نه طبیعت، قابل تصدیق نیست.

همچنین این تعبیر نیز پذیرفتنی نیست که فرض وجودش شده باشد. شهید صدر با تغییر عبارت، گفته اصل در موضوعات شمولیت است چون موضوع ما فرض وجوده است و در این صورت انطباق بر هر کدام قهری است. اذا وجد بیع حلّ. وقتی که فرض وجود کرد، شامل هر بیعی می‌شود و هر وجودی را شامل است و فرض وجود، مساوی با هر وجودی است یعنی شمولیت. ما هردو بیان را نمیتوانیم بپذیریم نه فنای افراد را و نه مفروض الوجود را

فنای افراد در مطلقات را احساس نمیکنیم، آنچه که از احل الله البیع احساس می‌شود این است که طبیعت بیع، تمام الموضوع است و شیوعی که آخوند میگوید خلاف ارتکاز است و فنای در افراد نیز خلاف ارتکاز است. با استعمال مطلقات، فنا و افراد به ذهن نمی‌رسد.

کما اینکه مرحوم شهید صدر که فرموده موضوع آن است که فرض وجودش شده باشد و اصل شمولیت است و بدلیت نیاز به قرینه دارد، کلامی است که از مدرسه مرحوم نائینی ابداع شده ولی قابل تصدیق نیست. گفتیم که این نیز خلاف ارتکاز است. اینکه خمر حرام است یعنی اگر وجود دارد نخور، صحیح نیست بلکه گفته خمر حرام است و حتی آن را ایجاد نکن نه اینکه اگر بود نخور. در باب فقه این بحث مطرح شد که مرحوم خوئی همین نکته را انکار کرده که ما فرض وجوده، صحیح نیست.

در متعلق قبول داریم که ما طلب وجوده او ترکه ولی در موضوع، قبول نداریم. بلکه شأن موضوع لیس الا تضییق متعلق، گاهی می‌گوید اکرم الانسان، یعنی اکرام را به انسان ضیق می‌کند. گاهی می‌گوید اکرم العالم، گاهی می‌گوید اکرم العالم العادل، که هربار ضیق می‌شود. البته بعضی احکام فقط متعلق دارند مثل حرمت کذب که موضوع ندارد. اما احکامی که موضوع دارند مثل لاتشرب الخمر شأن موضوع تضییق متعلق است.

در شریعت ما موضوع و محمول منطقی نداریم بلکه به صورت أمر و نهی بیان کرده در شریعت فرقی نمیکند موضوع داشته باشد یانه. لذا مافرض وجوده را نتوانستیم تصدیق کنیم

پس فرمایش مرحوم اصفهانی از راه فنای در افراد، و شهید صدر از راه فرض وجود که گفتند با شمولیت ملازمه دارد. هر دو را تصدیق نکردیم و گفتیم همانطور که بدلیت به مؤونه زائده نیاز دارد، شمول نیز به قرینه زائده نیاز دارد چه قرینه عقلیه چه عرفیه. لیس للاطلاق الا جعل الحکم علی الطبیعة، اینکه نحوه جعل شمولی است یا بدلی، نیاز به قرینه دارد. خواه قرینه خارجیه لفظیه مثل تنوین در اکرم عالماً که بعید نیست بر وحدت دلالت دارد. در ارتکاز میان اکرم العالم و اکرم عالما تفاوت را احساس می‌کنیم ولو فرقی باشد که بگوید اکرم عالما یعنی یک عالم. اما در مثل اعتق الرقبة می‌توان گفت که فقط یک رقبه مرادش بود نه تمام رقبه‌ها چون من نمیتوانم همه رقبه ها را آزاد کنم. لذا به اختلاف موارد، احکام و آثار تفاوت دارد و موردی است.

ما در اطلاق بدلی و شمولی فرمایش آقای خویی را انتخاب کردیم که فرمود نیاز به قرینه خارجیه داریم و اصلی در بین نیست. البته ما اضافه میکنیم قرینه لفظیه را در کنار قرینه عرفیه و عقلیه که مرحوم خویی فرموده بود.

هذا تمام الکلام در بحث منشا شمولیت و بدلیت.

آیا اطلاقات شامل افراد مستحدثه می‌شود یا نه؟ مثلا احل الله البیع، آیا بیع ازمانی که مستحدث است، را شامل است؟ مثلا یک آپارتمان را به 12 تقسیم می‌کنند و به 12 نفر می‌فروشند، به یک نفر می‌گویند فقط فروردین می‌توانی ساکن شوی و به دومی می‌گویند فقط می‌توانی اردیبهشت ساکن شوی و هکذا. آیا این بیع ازمانی شامل احل الله البیع می‌شود یا نه؟ بعضی مثل مرحوم نایینی ظاهرا نه فقط اطلاق بلکه عموم را نیز شامل افراد مستحدثه نمی‌دانند مثل اوفوا بالعقود.